

خصوصیات روشی ابن هشام در رد و قبول دیدگاه‌های نحوی در چارچوب کتاب مغنی اللیب

محمد امین متینی راد^۱

چکیده

دانش نحو از مهمترین دانش‌های نقلی است که برای به‌دست آوردن معارف دینی از دانش‌های آلی محسوب می‌گردد. کثرت اقوال موجود در این دانش در بسیاری از مسائل آن، دانش‌پژوهان را نیازمند مدیریت این اقوال یا به‌تعبیر صریح‌تر نیازمند کسب مهارت در تعیین وجه راجح و مرجوح و یا حتی صحیح و مردود نموده است، ولی روش‌شناسی این مسئله مهم مورد اهتمام پژوهش‌های ادبی نبوده و چندان هویدا نیست. لذا با توجه به اختلافات فراوان در مسائل این دانش، ضروری است که پژوهشگر این عرصه توانایی رسیدن به مهارت مزبور را با تقلید از یک دانشمند زبردست همچون ابن هشام برای خود فراهم آورد. نگاشته حاضر با روشی تحلیلی تطبیقی و با توجه به روش و قواعد کلی بیان‌شده در کتاب مغنی اللیب اثبات می‌کند که نظام نحوی موجود در کتاب مغنی اللیب در بسیاری از مواضع، سبک علمی خاصی است که مبتنی بر مؤیدها و تضعیف‌کننده‌هایی پیرامون هر مسئله نحوی است. در این نظام علمی برای ترجیح یا تضعیف یک نظریه نحوی، مؤیدها و تضعیف‌کننده‌های هر نظریه مورد بررسی قرار گرفته و در نهایت نسبت به آن نظریه قضاوت صورت می‌گیرد. لذا در همین راستا بعد از تبیین جایگاه مغنی و ضرورت امر، مقاله کنونی بخش‌هایی از کتاب مغنی را مورد بررسی و تحلیل روش‌شناسانه قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: مغنی اللیب، ابن هشام، اصول نحو.

۱. طلبه پایه ششم مدرسه شهیدین علیهم‌السلام قم.



۱. مقدمه

دانش نحو از دانش‌های آلی برای فهم متون عربی و منابع اسلامی است. این دانش از جمله دانش‌های نقلی است که بر پایه سماع بنیان‌نهاد شده است. اختلافات فراوان در مسائل این علم باعث شده دانش‌پژوه این عرصه نتواند به قضاوت در میان این آراء بنشیند. بنابراین اختلافات مزبور احیاناً منجر به تحیر وی می‌گردد. از همین جهت کار علمی در عرصه این دانش نیازمند مهارتی است که بتوان نظریه مطلوب در بین اختلافات نحوی را تشخیص داد. این مسئله مهم با پیروی از سبک علمی عالم زبردستی همچون ابن هشام انصاری مقدر است. نگاهی پیش رو درصدد اثبات این مطلب است که با استفاده از تدقیق و تعمیق در نوشتار این عالم بزرگ، پژوهشگر ادبیات عرب می‌تواند تا حد مقبولی مهارت در مقابل این چالش را دارا گردد. لذا نوشتار پیش رو بعد از تبیین نظام نحوی مغنی اللیب و برخی از پاره توضیحات با استفاده از کلام ابن هشام، به برداشت‌هایی دست‌زده که برای بدست آوردن مهارت مزبور مفید فایده می‌باشد.

در مورد ابن هشام کتب و نوشتارهای زیادی وجود دارد، ولی این نوشته‌ها با بحث کنونی مقاله هم‌افق نبوده و متاسفانه در پژوهش‌های ادبی چنین دغدغه‌ای دیده نمی‌شود. از جمله نوشتارهای مربوطه کتاب «ابن هشام النحوی بیته، فکرة، مؤلفاته، منهجه و مکاتبة فی النحو» اثر دکتر سامی عوض از محققین درباره ابن هشام است که یکی از شاهکارهای ابن هشام را قدرت بر این مورد دانسته است و بیان می‌دارد: «حيث تبرز لنا مقدرته الفائقة على الاجتهاد و الموازنة بين الآراء و الترجيح بينها». (سامی عوض، ۱۹۸۷ م، ص ۸۷) دکتر سامی عوض در تبیین مذهب ابن هشام، توجه داده است که مذهب وی، انتخاب و اختیار از مدارس نحوی سابق بوده و مقلد مذهب خاصی نیست. و هر چند در اغلب موارد مایل به نظر بصریان شده، ولی این امر باعث چشم‌پوشی وی از آراء کوفیان نبوده است. (سامی عوض، ۱۹۸۷ م، ص ۸۷) و شاید بتوان این گزاره علمی دقیق که «از مذهب خاصی پیروی نمی‌شود، بلکه باید با انتخاب و اختیار صورت گیرد.» را بین متأخرین نحوی مشهور دانست. همچنین در بین خود بصریان، تعصب بدون فکر در ابن هشام نسبت به آراء سیبویه دیده نمی‌شود، لذا گاهی ابن هشام با مخالفت از او (سیبویه) نیز پرداخته که دکتر

سامی عوض به بعضی از این موارد اشاره داشته است.^۱ (سامی عوض، ۱۹۸۷ م، ص ۹۰) از دیگر روش‌هایی که دکتر سامی عوض بدان اشاره داشته است توجه ابن هشام به دانشمندان دانش نحو است، (سامی عوض، ۱۹۸۷ م، ص ۹۶) که این امر از ضروریات تفحص‌های علمی - مخصوصا علمی مانند نحو - شمرده می‌شود. از دیگر نکات بارز در بیان ابن هشام متعصب نبودن وی بر سر شخص خاص است که آراء اعلام علم نحو را بی‌چون و چرا نپذیرفته است و لذا دیده می‌شود گاهی نظر سیبویه، ابوعلی فارسی، زمخشری، ابن مالک، کوفیان و بصریان و غیر این موارد را پذیرفته و گاهی مردود دانسته است. (سامی عوض، ۱۹۸۷ م، ص ۱۰۰) کتاب دکتر سامی بر پایه نتیجه‌گیری از عملکرد وی نیست، بلکه گزارش‌گری از ابن هشام است، لذا رویکرد این پژوهشگر با نگاهی حاضر متفاوت می‌باشد.

کتاب «اعتراضات ابن هشام علی العکبری فی المغنی حقائق و أوهام» اثر هشام ابراهیم الحداد می‌باشد. این کتاب به اعتراضاتی که ابن هشام درباره عکبری داشته پرداخته است و گاهی نیز بر مسند قضاوت بین این مشاخره تکیه‌زده است. نویسنده این نوشتار بعضا به نقد از ابن هشام قلم‌زده و علم دفاع از جناب عکبری را برداشته است، لذا ایشان به چگونگی منهج ابن هشام و استفاده از منهج وی برای حل اختلافات نحوی اشاره نداشته است، بنابراین رابطه خاصی بین این نوشتار و مقاله موجود نیست. کتاب «العلاقات السیاقیة فی مستوی التریکی عند ابن هشام فی مغنی اللیب عن کتب الاعراب» اثر عبدالحمید بوترة می‌باشد. نویسنده این کتاب ابن هشام را از اعلام مکتب مصری معرفی نموده است و همچنین بیان می‌دارد: «وضع بعض النحویین الشروح و الحواشی علیه لشعورهم بصعوبة اسلوبه و دقة مسائله و غزارة شواهده و كثرة غوامضه» (بوترة، ۲۰۰۹ م، ص ۱۱) از آنچه نویسنده این کتاب بدان اشاره داشته که مرتبط با بحث حالی این نوشتار است؛ اشاره وی به توجه ابن هشام به منطق در نحو است که بیان داشته که ابن هشام از سرچشمه اصلی یعنی قرآن کریم و سنت نبوی با استفاده از اصول فقه با منطق ارسطویی بهره برده است.^۲ این پژوهشگر نحوی هفت مورد از خصوصیات روشی ابن هشام را در راستای تصویرسازی از منهج او بیان داشته است:

۱. همچنین وی موضعی که ابن هشام به نظر کوفیان متمایل گشته است را بیان داشته است. ر. ک: سامی عوض، ۱۹۸۷ م، ص ۹۲.
 ۲. این مورد می‌تواند تاییدی بر گفتار ما، مبنی بر اینکه منهج ادبی منزلی بین عقل و نقل است یعنی نه عقلی صرف است نه نقلی صرف، باشد



۱. تصویر ابن هشام از تلاش دانشمندان نحوی گذشته در بیان مکتوبات وی؛
۲. قدرت ابن هشام به رفت و برگشت‌های نحوی، و استقرار رأی وی در یک نظر بعد از تحلیل و مناقشه که در همین حین از منطق در تعلیل و تحلیل مسائل نحوی بهره جسته است؛
۳. جمع بین فضای نحوی، صرفی و آوایی؛ همچنین اهمال نکردن در برخی جوانب بلاغی و دینی؛

۴. نگاه وی به معنا و درستی آن، تطويع نحو وقواعد آن با توجه به معنای موردنظر و برقراری ارتباط بین ماقبل و مابعد کلام؛

۵. شیوع پدیده استطراد در کلام وی؛

۶. استفاده زیاد وی از شواهد فصیح و اصیل نحوی؛

۷. قدرت وی با تحلیل در صورت‌سازی موضوعی که او را بررسی می‌کند. ^۱ (بوترعة، ۲۰۰۹ م، ص ۱۴)

گفتنی است این کتاب ناظر به کتاب سامی عوض نوشته شده است. و با توجه به هدف نگاشته کنونی در تبیین روش شناسانه ابن هشام در میان اقوال نحوی، مقاله بوترعة با مقاله حاضر هم‌افق نیست. مقاله «تحقیقات ابن هشام النحویة فی مغنی اللیب» اثر هاشم جعفر حسین اشاره‌ای به مبحث این نوشتار نداشته است. نوشتار «الفاظ الترجیح والاستحسان عند ابن هشام الانصاری» اثر هدی ناجی عبیدالبدری می‌باشد که این نوشتار با این مقاله بی‌ارتباط نیست و این اثر می‌تواند برای دستیابی به مواضع ابن هشام که وی آن‌ها را برگزیده مورد مراجعه قرار گیرد، ولی در موضوع روش وی و چگونگی راه‌گشایی منهج وی کلامی به میان نیاورده است. نوشتار «الخلاف النحوی فی مغنی اللیب لابن هشام الانصاری» اثر یحیی محمد علی الرمانه ضمن بررسی‌های تفصیلی، وفق دریافت نگارنده به‌صورت دقیق به مبحث کنونی این نوشتار وارد نشده است. کتاب «منهج ابن هشام من خلال کتابه المغنی» ضمن دارابودن تفاوت شاکله‌ای مباحث این کتاب با نوشتار کنونی، فاقد مطلب قابل بیان و مرتبط با مبحث کنونی بود.

دلیل انتخاب ابن هشام برای این مسئله مهم، زبردست بودن وی در علوم عربی و شیوه‌های

۱. این هفت مورد مختصر و با کمی تصرف بیان گردید برای دیدن کامل نظریات می‌توان به آدرس مزبور مراجعه کرد.

کاربردی او در نوشتار است. علمیت این عالم زبردست به علت شهرت بین عام و خاص، نیاز به اثبات و توضیح ندارد؛ از همین رو وی در مقدمه بیان می‌دارد: «وضعت هذا التصنيف، علی أحسن أحكام و ترصیف، و تبعت فیہ مقفلات مسائل الاعراب ففتحها، و معضلات یستشکلها الطلاب فأوضحتها و نفتحها»^۱. (سامی عوض، ۱۹۸۷ م، ص ۱۰۷)

۲. نگاهی تحلیلی به نظام نحوی ابن هشام

اصول نحو در نحو عربی سماع، قیاس و اجماع می‌باشد. البته برخی، استصحاب حال را نیز جزو این اصول برشمرده‌اند، که در این میان، سماع اصلی و اساسی‌ترین بخش این علم است (مطیر بن حسین، ۱۴۲۲ ق، ص ۵؛ طافش، ۲۰۱۰ م، ص ۵۳ و ۵۴؛ العتیق، بی‌تا، ص ۱۲) ولی در نوشتار حاضر منظور از اصول نحو چگونگی به نتیجه رسیدن در بحث‌های علمی است که این مقاله درصدد است تصویری کلی از روش علمی ابن هشام در مغنی - که همان اصول نحو مورد نظر در این مقاله است - را به تصویر کشد. بنابراین، باید به دنبال کلیاتی در منهج ابن هشام بود که نتایج نحوی با توجه به آن موارد حاصل می‌شود. و پر واضح است که به نتیجه رسیدن درباره اختلافات موجود در علوم مختلف، توجه به گزاره‌هایی متعلق به آن علوم را می‌طلبد؛ به عنوان مثال، روش بحث علمی در فلسفه عقلی است؛ بنابراین، روش‌هایی که فیلسوفان برای رسیدن به نتایج علمی به کار می‌گیرند متأثر از این روش خواهد بود؛ یعنی با روش عقلی یک نظریه را رد یا اثبات می‌نمایند. نظریه محققانه حاکی از آن است که روش بحث در علم ادبیات عربی نه عقلی صرف است و نه نقلی صرف، بلکه امری بین این دو است^۲؛ لذا باید روش‌های کاربردی در این علم نیز در چارچوب همین روش تعریف گردد؛ بنابراین، باید روش‌هایی در این علم به کار برده شود که با استمساک به این روش‌ها بتوان در چارچوب متعلق به روش علم مذکور، که در منزلی بین عقل و نقل است، به

۱. این نوشته را به بهترین شکل نوشته‌م. چالش‌ها مسائل اعراب را یافته و آن‌ها را حل کردم و معضلات علمی که طلاب در آن اشکال دارند را توضیح دادم.

۲. نقلی بودن علم ادبیات امری واضح است. برای دیدن جایگاه منطق در این علم شریف ر. ک: سامی عوض، ۱۹۸۷ م، ص

۱۱۱. بخشی از تحقیق دکتر سامی عوض عبارت از: «أن ابن هشام علی رغم استفادته من المنطق فانه ظل یقف به عند القواعد

النحویة و الظواهر اللغویة، محترماً لها و مکتفياً فی علاقتها بالمنطق بتبریرها و اساغتها» (سامی عوض، ۱۹۸۷ م، ص ۱۱۱).



نتایجی در علم نحو رسید، و بتوان با استمداد از این امور به یک وجه جامع در اختلافات نحوی راه پیدا کرد، یا به‌وسیله این شیوه‌ها یک نظر را رد یا اثبات‌نموده یا مرجوح و راجح دانست. بنا براین، این نوشتار درصدد است که با بررسی شیوه‌های مستعمل در کلام ابن هشام، منهجی را استنباط کند که در کورگه‌های اختلافات نحوی به کار آید، و بتواند معضلی را حل، یا اختلافی را مرتفع کند.

از طرفی، کسب قدرت جمع‌کردن اختلافات نحوی و یا مدیریت اقوال نحویان، به تعبیر صریح‌تر بیان وجه راجح و یا حتی صحیح در دریای اقوال و اختلافات موجود در علم نحو، قدرتی لازم برای پژوهشگران معارف دینی محسوب‌شده و طالب این معارف را به مرزهای اجتهاد نحوی نزدیک می‌گرداند؛ به‌عنوان شاهد، گاهی در یک آیه از قرآن بیش از ده ترکیب ارائه شده است، سوال اساسی اینجاست که چگونه باید وجه راجح را از میان این وجوه برگزید؟ آیا اساساً باید همه ترکیب‌ها را به یک ترکیب منتهی کرد؟ آیا قضاوت در همه اختلافات نحوی دارای فایده است؟ اگر نه، کدام موارد مستحق پردازش و معالجه بوده و به چه روشی باید مورد مذاقه قرار گیرد؟ آنچه که نویسنده این سطور در این نوشتار به دنبال آنست، دستیابی به روشی است که قدرت تشخیص، قضاوت و ترجیح و حتی تصحیح نسبت به این اقوال و اختلافات را به طالب علم نحو اعطاء می‌کند، که می‌توان سرنخ‌های این مبانی نیمه اجتهادی - نسبت به علم نحو - را در خلال کلام ابن هشام دید. در این جا نیز با اندکی دقت، اهمیت امر روشن می‌گردد.

نگارنده، بزرگترین خصوصیت این کتاب درسی (مغنی اللیب) را داشتن زمینه برای مطالعه نیمه‌اجتهادی می‌داند و معتقد است تلاش ابن هشام هرچند در برخی از مجالات برای دستیابی به وجه صحیح در میان اختلافات نحوی و بیان مرجح و مضعف‌ها و استشهدات دیگر وی، تلاشی است که مبین اماراتی برای صحه‌گذاشتن بر این امر (نیمه اجتهادی بودن مغنی) می‌باشد، اما وجود این زمینه در این کتاب شریف، به‌تهایی راهگشانی‌شده و تلاش، تحقیق و تمرکز طالب این معارف هم نیم دیگری از این قضیه است، که از مورد اول مهم‌تر می‌باشد، و بدون درنظرگرفتن این نیمه دوم، نیمه اول هم تقریباً بی‌فایده خواهد ماند.

نکته قابل توجه این است که نظام مغنی - حداقل بخشی از آن - برای تشخیص و یا ترجیح

قول مقبول در میان اختلافات نحوی، بر روی مضعف و مرجح بنا شده است؛ به نحوی که ابن هشام برای مرجوح و یا مردود دانستن یک قول نحوی و مانند آن، به مضعف و یا مردد استمساک نموده و قول مزبور را از میدان خارج می‌نماید. و در مقابل، هنگام پذیرش یک قول و یا راجح دانستن آن به وجود مؤید و مرجح اشاره داشته و قول مختار را به کرسی می‌نشانند. اما در این میان دانش پژوه دانش نحو با این سوال روبه‌رو می‌گردد که اساساً چگونگی و دامنه استفاده از این مضعفات و مرجحات چیست و چگونه فهمیده می‌شود که برای مسئله‌ای خاص باید به چه مرجح و یا مضعفی تمسک کرد؟

آنچه که می‌تواند به صورت واضح و روشن، نمونه‌ای باشد از آنچه به دنبال آن هستیم، مواضعی در مغنی است که ابن هشام نظریه مختار را به محققین نسبت داده، و یا مطلوب خویش را نظر محققان دانسته و آن را با کلمه التحقیق بیان داشته است. اختصاص وقت به این مواضع از کتاب مغنی، که به صراحت نظر را به محققین نسبت داده است، در صورت تدقیق و تمرکز دارای فایده‌های زیر خواهد بود:

۱. دانستن نظریه مختار ابن هشام در مسائل مزبور؛
۲. تشخیص دادن محققانه بودن یک مسئله نحوی، در میان اقوال نحویان در مسائل گوناگون؛
۳. آشناسدن با روش دلیل‌آوری در علم شریف نحو، در بین ورود و خروج ابن هشام به مباحث تا رسیدن به نظریه محققانه؛
۴. تمرکز و الگوگیری از روش‌های محققانه ابن هشام، به عنوان یک عالم زبردست نحوی در دستیابی به مطلوب نحوی.

دستیابی به نظریات ابن هشام در تعابیری همچون «الذی یظهر لی»، «فیه عندی دلیل»، «الصواب عندی»، «المخلص عندی من الإشکال»، «التحقیق أن»، «و هو قول المحققین»، «المحققون علی» متجلی است، که جمع‌آوری این مواضع و تدقیق در آن‌ها، همچنین تدقیق و ترکیب در فرایندهای طی شده توسط ابن هشام انصاری و در نهایت، رسیدن وی به نتیجه برای برداشت‌های ادبی و قضایا منهج و روشی ضروری می‌نماید.

طبق آنچه در روش صاحب مغنی اللیب زیاد به چشم می‌خورد، توجه به حواشی قواعد زبان عربی - با تعبیر بهتر حواشی نحوی - است که به عنوان مثال می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:



۱. توجه به ضرورت‌های زبانی؛
۲. توجه به لغت برخی از قبائل؛
۳. توجه به شواذ و نوادر؛
۴. توجه به نظرات بی‌وجه نحوی هرچند مختصر و با گوشه چشم؛
۵. توجیه‌های نحوی متناسب بامسئله؛ مثلاً در حروف جر از تضمین و یا... استفاده شود و یا تفسیر معنابودن و نه تفسیر اعراب.

موارد مزبور در کلام ابن هشام زیاد به چشم می‌خورد، که نشان از اهمیت این امور دارد. اگر اهمیت این حواشی برای طالب این علم، روشن گشت، محرکی برای ترغیب وی برای پرداخت و پژوهش این حواشی خواهد بود. این حواشی در دریای بی‌ساحل نحوی چنان دارای اهمیت است که بدون توجه به این امور، به هیچ‌وجه نمی‌توان این امور را در این علم شریف از نظر دورداشت، لذا اهمیت این موارد در بیان ابن هشام، روشن‌بوده و در بسیاری از مواضع از این امور بهره‌جسته است.

از جمله صفات علمی که ابن هشام به آن متحلی است، توجه او به صحه و فساد معنا است که بسیار حائز اهمیت و جایگاه است. حتی برخی از پژوهشگران در این زمینه اصول ابن هشام را بعد از سماع، قیاس و اجماع، صحه المعنی او فساد دانستند (شعیب، ۱۳۹۵ ق، ص ۳۰۵) برای دستیابی به مصادیقی از این قبیل، می‌توان به نوشتار این محقق نحوی مراجعه داشت. (شعیب، ۱۳۹۵ ق، ص ۳۱۳) سوال مطرح اینکه چه عناصری در نحو می‌توانند موید باشند و چه چیزهایی به عنوان مضعفات استفاده می‌گردند؟ یا به بیان صریح‌تر، مویدات و مضعفات در کلام ابن هشام در مغنی در چه اموری منحصر است؟ یعنی در چه مواردی و همچنین از چه مواردی از مویدات استفاده کرده و در کجا از مضعفات کمک گرفته است؟ پیدا کردن این مواضع با دقت و عمق نگری در کتاب مغنی میسر می‌گردد که در ادامه به این مواضع اشاره و برداشت‌هایی از کلام وی صورت می‌گیرد.

۳. بررسی تطبیقی نکات روشی در مغنی

آنچه مورد اهمیت است استفاده از مؤلفه‌هایی است که به‌وسیله آن‌ها می‌توان به نظریه درست نزدیک‌تر شد. استفاده از این مؤلفه‌ها به این موارد نیاز دارد:

۱. متابعت قلم یکی از علمای زبردست همچون ابن هشام؛
 ۲. داشتن مهارت در دانش نحو و داشتن اطلاعات کافی که با ممارسات و تفکر حاصل می‌آید؛
 یکی از این مؤلفه‌ها، توجه و دقت داشتن به حواشی نحوی و چگونگی استفاده از این موارد در وقت مناسب آن است. به عنوان مثال می‌توان با تدقیق و ترکیز به روی روش علمی و نوشتار ابن هشام، تا حدودی به مرزهای این قابلیت و مهارت علمی نزدیک شد، بنابراین بخشی از کلام ابن هشام در پنج دسته آورده شده و با برداشت‌های که در روش‌های علمی مساعد پژوهشگر نحوی است با عنوان «برداشت روشی» مورد تدقیق قرار گرفته است.

۳-۱. دسته اول

- «قد أجزى الوجهان في قراءة الحرمين ﴿أَمِنْ هُوَ قَانِتٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ﴾ وكون الهمزة فيه للنداء هو قول الفراء، وبيعه أنه ليس في التنزيل نداء بغير «يا»» (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۱۳)
- «وقد أجزى في قوله تعالى ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ﴾ كونها خبرا عما قبلها أو عما بعدها أو مبتدأ و ما بعدها فاعل على الأول و مبتدأ على الثاني و خبر على الثالث.»^۲ (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۱۴۲؛ ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۳۵)
- «التقدير في ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا﴾... أمكثوا فلم يسيروا في الأرض... يضعف قولهم ما فيه من التكلف، وأنه غير مطرد أما الأول فلدعوى حذف الجملة... و قد جزم الزمخشري في مواضع بما يقوله الجماعة»^۳

۳-۱-۱. بیان روش کلی ابن هشام-روش تجمیع ظنونی

آنچه در سبک علمی ابن هشام پر واضح است، استدلال وی به مویدها و مبعدها است، این امر از

۱. در قرائت مذکور که قرائت حرمین هست دو ترکیب جایز است. نظر فراء این است که این همزه ندا می‌باشد. این نظر از این جهت که در قرآن ندا به غیر از یا نیست بعید می‌نماید.

۲. کلمه سواء جایز است که این ترکیب‌ها را دارا شود: خبر برای ماقبل، خبر برای مابعد، مبتدأ باشد و جمله بعد خبر برای آن، و کل جمله خبر برای «إن» باشد. (صفایی ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۶۹).

۳. تقدیر آیه «أَفَلَمْ يَسِيرُوا» عبارت أمكثوا فلم يسيروا فی الأرض می‌باشد. این تقدیر به علت تکلف ضعیف است. همچنین این قاعده در همه مواضع کارایی ندارد و ادعا حذف بخشی از عبارت صحیح نیست. زمخشری در برخی مواضع قائل به قول نحویان شده است.



عباراتی چون «یبعده»، «یضعفه»، «یؤیده» و... برمی‌آید که به پژوهشگر نحوی می‌آموزد برای رسیدن به نظریه مختار و یا حتی راجح باید از این راه - راه دانستن این امور و کیفیت استخدام آن‌ها در زمان مناسب - عبور کند. برای رد و یا اثبات و یا تصحیح یک مسئله نحوی حتی برای راجح و مرجوح دانستن آن در نظامی که - منظور نظام نحوی است - برای رسیدن به نظریه مطلوب، دانستن مضعفات و مویدات نیاز باشد. بهره‌گیری و تدقیق در این گونه موارد در راهکارهای علمی ابن هشام برای پژوهشگر این فن ضروری می‌نماید.

۳-۱-۲. عدم لزوم اکتفا به ترکیب واحد

ابن هشام به صراحت بیان می‌دارد که می‌توان در یک آیه دو مورد - مثلاً دو ترکیب - را بیان داشت و لزومی به اصرار بر یک وجهی بودن و یک ترکیبی بودن آیه نیست. بنابراین لزومی ندارد که یک آیه فقط یک معنی داشته باشد، طبق جواز دو یا چند ترکیب بودن آیه، جواز دو یا چند معنی بودن آیه نیز در این مرحله^۱ طبیعی است. این مسئله از عبارت «اجیز الوجهان» برمی‌آید.

۳-۱-۳. تکلف

از جمله مضعف‌ها برای پذیرش یک نظریه نحوی، داشتن تکلف و غیر مطرد بودن آن است؛ بنابراین، این مضعف را می‌توان طبق روش ابن هشام و تقلید از وی در مواضع دیگر برای رد یک نظریه نحوی با حفظ جوانب دیگر آن مورد، بهره جست^۲. به نظر می‌رسد با تدقیق بر برخی مواضع مغنی که از این واژه استفاده شده می‌توان تا حدودی داشتن تکلف را ضابطه‌مند نمود. ضابطه‌مندی کلی این مسئله یا به خلاف ظهور و قواعد عام ادبی برمی‌گردد و یا شاید هم در برخی موارد خلاف ذوق ادبی باشد.

۳-۱-۴. اسلوب‌های قرآنی مشابه

استفاده از اسلوب قرآنی و روش مألوف آن در ترکیب و بررسی نحوی یک آیه از روش‌های

۱. ناگفته نماند که مسئله در این مرحله متوقف نگشته و می‌توان وارد فرایند جدیدی با لحاظ همه جوانب شد مبنی بر اینکه

وجه اظهار در آیه کدام مورد است.

۲. اینکه راه شناسایی تکلفات نحوی چیست، بحث دیگری است مجالی دیگر می‌طلبد.

ابن هشام بوده، که از عبارت «یبعده انه لیس فی التنزیل» برمی‌آید. همچنین، روشی در سیره علمی علامه طباطبایی در تفسیر المیزان برای این مورد عبارتی مانند: «هی تنافی أدب القرآن»، «السیاق و دأب القرآن فی بیاناته لایلائمانه» دیده می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ق، ج ۴، ص ۱۳۸) که نشان از آن دارد که علاوه بر اینکه علامه طباطبایی در تفسیر آیات رویکرد فعالانه داشته است و رأی بصریین را بر رأی کوفیین برتری داده است و از این گذشته رأی کوفیین را خلاف دأب قرآن معرفی نموده است و برای رسیدن به نظریه مطلوب همانند ابن هشام از اسلوب قرآنی بهره جسته است.

۳-۱-۵. احتجاج به عدم التزام قائل به کلام خویش

برای مردود دانستن قول یک نحوی، گاهی ابن هشام از کلام خود او برای مردود دانستن همان نظریه بهره جسته که روشی بلیغ برای ترجیح یک مسئله است. این مورد از «قد جزم الزمخشری فی مواضع بها یقوله الجماعة» برداشت می‌گردد که این مورد در مغنی منحصر به مورد فوق نیست.

۳-۲. دسته دوم

- قول بعضهم: لا تأتي إن النافية إلا و بعدها إلا... مردود بقوله تعالى: ﴿إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا﴾، ﴿قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبٌ مَا تُوعَدُونَ﴾، ﴿وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ﴾.^۱ (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۲۳)
- و من الغریب أن جماعة - منهم ابن مالک - ذكروا مجيء أو بمعنى الواو، ثم ذكروا أنها تجيء بمعنى «و» لا... ذلك مستفاد من دليل خارج عن اللفظ وهو الإجماع.^۲ (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۶۳)
- وإن الباء زیدت فی الخبر كما زیدت فی المبتدأ فی «بحسبک درهم» فمردود عند الجمهور.^۳ (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۳۹۲)

• قال أبو حیان: ورد مقرونا بها النافية نحو ﴿وَإِذَا تَنَبَّأَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ﴾ الآية، و ما

۱. قول برخی نحویان مبنی بر عدم مجيء ان نافية مگر بعد از الا باشد به دلیل وجود ان نافية در آیات مزبور صحیح نیست.
 ۲. عجیب است که برخی همچون ابن مالک گفتند که او به معنای واو می‌آید. سپس بیان داشتند که به معنای «ولا» هم می‌آید... در حالی که برخی امور از لفظ برداشت نمی‌شود بلکه از دلیل خارج استفاده می‌گردد که این مسئله مورد اجماع است
 ۳. اینکه گفته شود باء به خبر اضافه می‌شود همانطور که در مثال بحسبک درهم به مبتدا اضافه شده، نزد جمهور نحویان مردود است.



النافية لها الصدر، انتهى. و قول بعضهم إنه جواب على إضمار الفاء مردود بأن الفاء لا تحذف إلا ضرورة.^۱ (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۹۸)

۳-۲-۱. استناد به مثال‌های غیرهمسو

ابن هشام یک نظریه نحوی را با استناد به کثرت مثال‌ها در راستای مخالف همان نظریه، ابطال می‌نماید؛ بنابراین، کثرت امثله از مهمترین موارد اصل‌سازی و ایجاد قاعده نو در ادبیات، دانسته می‌شود. مثال محوری، مخصوصا اگر این مثال‌ها فصیح باشند، بهترین پاسخ در ابطال آراءیی است که از فضای کاربردی فاصله گرفته‌اند.

۳-۲-۲. استقلال علمی ابن هشام

ارادت ابن هشام به ابن مالک امری واضح بوده که در خلال آثارش به این امر اشاره داشته است، ولی این ارادت باعث تبعیت از وی در همه آراء نگاشته و با حفظ استقلال علمی خویش گاهی به نقد نظریات وی می‌پردازد.

۳-۲-۳. تشخیص ضرورت در مثال‌ها

مردود دانستن یک نظریه به وسیله ضرورت دانستن موضع آن، که این امر احاطه نسبی نسبت به دانش نحو و مواضع ضرورت را می‌طلبد، لذا تشخیص دانشمند نحوی در ضرورت دانستن کارایی یک موضع باعث منع استفاده کلی و اصل‌سازی از آن مورد یا مثال خاص می‌گردد.

۳-۲-۴. اجماع دانشمندان

به نظر می‌رسد استفاده کردن ابن هشام از اجماع نحویین به‌عنوان مؤید مطرح باشد تا دلیل و برهان، لذا بهره‌جویی پژوهشگران نحوی از این اجماع و انواع آن در راستای رسیدن به رأی مطلوب از مهمترین قرائن اطمینان‌آور تلقی می‌گردد. بحث پیرامون اجماع دامنه‌دار دارد و در اصول نحو قابل رهگیری است. و از بهترین راه‌های اطمینان در پژوهش‌های نحوی است.

۱. ابن که ابوحیان گفته که در آیه «وَإِذَا تَنَزَّلَتْ عَلَيَّمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ» ما کان حجته‌م جواب شرط است. برخی در

همین راستا گفته‌اند که فاء در تقدیر است که نادرست است زیرا فاء فقط در هنگامه ضرورت حذف می‌شود.

۳-۳. دسته سوم

- و قول ابن الحاجب... مردود بثلاثة أمور... الثاني: أن ما لا تقاس على لا.^۱ (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۹۸)
- و قول السیرافی... مردود، بل قال بإفادتها إياه قطرب و الرّبعی و الفراء و ثعلب و أبو عمرو و الزاهد و هشام و الشافعی.^۲ (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۳۵۲)
- قول أبي الحسن في قوله تعالى: ﴿وَلْيَتُوبَا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ﴾ فيمن نون مائة إنه يجوز كون سنين مجرورا بدلا من مائة مردود، فإنه إذا أقيم مقام مائة فسد المعنى.^۳ (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۵۳۷)
- قيل في «كن كما أنت»: إن المعنى على ما أنت عليه، و النحويين في هذا المثال أعراب: أن ما كافة... و هذا بعيد، بل الظاهر أن ما على هذا التقدير مصدرية.^۴ (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۱۷۸)

۳-۳-۱. قیاس‌های بی جا

یکی از مشکلات نحوی که نیاز به نوشتاری جدا از این بحث دارد قیاس‌های بی جا که ممکن گاهی در پوشش حمل انجام گیرد. ناگفته نماند که قیاس در دانش نحو از سابقه طولانی برخوردار بوده و در مباحث اصولی این دانش مورد پردازش دانشمندان واقع شده است. ابن هشام برای تصنیف یک نظریه سعی در ابطال قیاس‌های قائل آن دارد تأمل در موارد مشابه و وجه شبه‌های قیاس‌های نحوی دانشجو دانش نحو را به تدریج با سبک راه‌یابی به نظریه صحیح از این رهگذر آشنا می‌سازد.

تأسیس: ۶۳ (۴۱) ۱۳ هـ. ش

۳-۳-۲. تتبع درخور

بیان مختصر همه وجوه یک مسئله و در نهایت اختیار یک نظر از شاخصه‌های مهم سبک ابن هشام است؛ چنانکه علم نحو از علمی است که اساساً بدون تتبع لازم نمی‌توان به آراء

۱. نظر ابن حاجب به سه دلیل صحیح نیست. دوم: ما در همه امور بالا قیاس نمی‌شود.
 ۲. نظر سیرافی صحیح نمی‌نماید و قطرب و الرّبعی و فراء و ثعلب و أبو عمرو و الزاهد و هشام و شافعی این مطلب را قبول دارند.
 ۳. نظریه ابی الحسن در آیه شریفه ﴿وَلْيَتُوبَا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ﴾ مبنی بر جواز مجرور بودن کلمه سنین و بدل بودن آن از مائة به علت تالی فاسد معنایی این ترکیب، صحیح نیست.
 ۴. معنای کن کما انت را «علی ما انت علیه» گفته شده است و نحویان اعراب‌های مختلفی برای این عبارت دارند. گفته شده ما كافة است که بعید است و ظاهراً طبق این معنا ظاهر ما مصدریه است.



محققانه رسید و تتبع از بایسته‌های روشی تحقیق و تدقیق در آن محسوب می‌گردد. بر خلاف علمی همچون منطق که این شاخصه را دارا نیستند.

۳-۳-۳. التزام به اجماع محصل

اکتفاء نکردن به اقوال علما برای عدم بررسی مسئله به عنوان نمونه ادعای اجماع سیرافی، ابن هشام را از تفحص و بررسی نسبت به اقوال علماء باز نداشته، بلکه راه درست در بررسی اقوال مراجعه به منابع اصلی منتسب به خود دانشمندان نحوی است و نه اکتفاء به ادعای اجماع از طرف یک دانشمند؛ به عبارتی روشن‌تر وی برای راهیابی به نظریه مطلوب به اجماع محصل استناد می‌نماید.

۳-۳-۴. توجه دائم به معنا محوری در واکاوی‌های ادبی

از مهمترین مؤلفه‌های تاثیرگذار در بررسی گزاره‌های ادبی با رویکرد معنامحوری است. توجه به این شاخصه محوری باعث پیشگیری از انتقاد منتقدین است که بررسی‌های ادبی را بی‌فایده تلقی می‌کنند. ابن هشام با محور قراردادن معنا در برخی مواضع سعی در رسیدن به رأی مطلوب نحوی دارد. از طرفی دیگر مردود دانستن یک نظریه با توجه به معنی آیه که در همان مسئله محل تردید نیست نیز از مصادیق همین مسئله است.

۳-۳-۵. سیاق و میزان مدخلیت آن

میزان دخالت سیاق و ظاهر یک تعبیر رسیدن به ترکیب مطلوب که نیازمند تسلط نسبی به تراکیب و وجوه مختلف نحوی، و همچنین تدقیق در مجال و سیاق است.^۱ بی‌تردید سیاق جایگاه والایی در اختیار ترکیب صحیح از وجوه متعدد اعرابی است که ممکن است یک آیه دربر داشته باشد.

۳-۴. دسته چهارم

• أما... إن کلاً علی رأی الکسائی اسم إذا کانت بمعنی حقاً فبعید؛ لأن اشتراك اللفظ بین الاسمیة و الحرفیة قلیل، و مخالف للأصل^۲ (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۸۹) قوله تعالی: ﴿إِلَىٰ الْأَيْمَنِ كَیْفَ

۱. ر. ک: مغنی اللیب، ج ۱، ص ۴۷ و ۱۶۹ و ۳۱۵ و همچنین ج ۲، ص ۳۹۱، ۷۰ و ۵۴۹.

۲. اینکه کلاً طبق نظر کسایی به معنای حقاً باشد بعید است. به دلیل اینکه اشتراک لفظ بین اسم و حرف کم است و همچنین مخالف اصل است.

خُلِقَتْ ﴿ لا تكون كيف بدلا من الإبل؛ لأن دخول الجار على كيف شاذ، على أنه لم يسمع في إبل، بل

في على.^۱ (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۲۰۷)

• قيل (لا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ) أي لا يأتيه منهم، و هو بعيد؛ لأن الظاهر أن (لا يَأْتِيهِ) من جملة خبر إنه.^۲ (ابن

هشام، بی تا، ج ۲، ص ۵۴۹)

• ... لأن الحمل على الوجه البعيد ينبغي أن يكون سببه التخلص به من محذور، فأما أن يكون هو موقعا

فيما يحتاج إلى تأويلين فلا.^۳ (ابن هشام، بی تا، ج ۲، ص ۴۳۴)

۳-۴-۱. توجه به شیوه‌های عام ادبی و استفاده از این قواعد در ضمن مثال‌ها

توجه ابن هشام به ادله منتسب به نظریات ادبی و ادله محوری وی از شاخصه‌های ادبی بزرگ وی می‌باشد؛ مثلا حمل کردن و توجه ویژه به معنای غالب در برخی مناسبت‌ها و راجح دانستن آن نسبت به باقی موارد در برخی از مواضع کتاب (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۱۲۴) را می‌توان از این جمله برشمرد. بر همین ضوابط ابن هشام گاهی به استناد به عدم دلالت خط مصاحف یک نظریه را مردود می‌شمارد. (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۲۵۴) از طرفی خلاف اصل بودن (با توجه به تمامی معانی اصل در ادبیات) در برخی موارد یک مرجوح در اندیشه ابن هشام می‌باشد. شاذ بودن یک رای نیز از موارد مرجوح شمرده می‌شود. (ابن هشام، بی تا، ج ۱، ص ۲۳۵؛ همان، ج ۲، ص ۳۹۱)

۳-۴-۲. فایده تراکیب مرجوح

استفاده از وجوه بعید که ظاهرا (خلاف ظهور) برای رهایی یافتن از محذورات به کار برده می‌شود و جواب کسی است که سوال کند وجوه و تراکیب بعید و مرجوح چه فایده دارد؟ که در اینجا به یکی از فواید آن اشاره شده است.

۱. در کلام الهی: ﴿إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾ كيف بدل از ابل نیست؛ زیرا حرف جر بر كيف شاذ است که وارد شود. و در الی و علی چنین چیزی شنیده نشده است.

۲. گفته شده که ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ﴾ (یعنی نمی‌آید از آنها) که این وجه بعید است. زیرا ظاهر این است که لا یأتیه خبر برای انه مذکور در آیه قبل می‌باشد.

۳. زیرا حمل به وجه بعید شایسته است که به علت رهایی از محذور صورت پذیرد و اگر نیاز به دو تأویل باشد دیگر نیازی به وجه بعید نیست.



۳-۴-۳. بررسی در پرتو مثال‌های اصیل

استفاده کردن از مثال‌های فصیح شعری و نثری برای اثبات و یا رد یک نظریه یا ترکیب که از بایسته‌ها مهم روشی در این دانش است. شواهد قائم بر چنین مثال‌هایی موجب اطمینان در گزاره‌های نحوی شده و تصویر ارائه شده از دانش را واقعی‌تر می‌نماید، بر خلاف استناد به مثال‌های فرضی. استفاده صاحب مغنی از آیات قرآن در جای جای آن، از روش‌های قابل تحسین مؤلف این کتاب است.

۳-۵. دسته پنجم

- و هو ضعیف لا یحمل علیه التنزیل^۱ (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۸۴) لأنه قلیل فلا یتخرج علیه التنزیل^۲ (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۴)... هذا مردود؛ لأن زیادة هذه السلام فی غایة الشذوذ فلا ینلیق تخریج التنزیل علیه^۳ (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۳۳)... وهذا ضعیف فی العربیة... فلا یحسن تخریج التنزیل علیه^۴ (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۲۵)
- فی قوله تعالی: ﴿أَقْمَنَ زَيْنٌ لَّهُ سُوءَ عَمَلِهِ فَرَأَهُ حَسَنًا﴾^۵ أي کمن هداه الله؛ بدلیل ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾^۶ أو التقدير: ذهب نفسك عليهم حسرة، بدلیل قوله تعالی: ﴿فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ﴾^۷ (ابن هشام، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۴)

۳-۵-۱. ابطال برخی آراء به علت عدم تناسب با مقام کلام الهی

مرجوح و یا مردود دانستن نظریاتی که متصف به وصف ضعیف، قلیل و مانند آن هستند به این منظور که حمل این امور به قرآن در شأن آیات وحی نمی‌باشد. لذا این نکته در پژوهش‌های ادبی دارای اهمیت ویژه می‌نماید؛ زیرا قواعد موجود در دانش‌هایی چون نحو و لغت با تدوین بشری و

۱. این مورد ضعیف و کلام وحی بر آن حمل نمی‌گردد.

۲. این مورد کم است، لذا کلام وحی بر آن حمل نمی‌گردد.

۳. این مورد مردود است؛ چرا که زیاده لام بسیار شاذ است، لذا شایسته نیست که قرآن بر آن حمل شود.

۴. این مورد ضعیف است، لذا زیبا نیست که قرآن را بر آن حمل شود.

۵. کلام الهی ﴿أَقْمَنَ زَيْنٌ لَّهُ سُوءَ عَمَلِهِ فَرَأَهُ حَسَنًا﴾ یعنی: مثل کسی که خدا او را هدایت کرده است؛ به دلیل ﴿فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ یا تقدیر این است: جانت به علت حسرت از بین رفت، به علت آیه: ﴿فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ﴾.

بر اساس اصولی چون سماع که برگرفته از تدقیق در زبان گروه خاصی (همچون اعراب برخی بادیه‌ها) صورت پذیرفته است و احیاناً نمی‌توان با این تطبیق دقیق و بدون انعطاف این قواعد، کلام وحی را مورد تحلیل قرار داد چرا که ممکن است با ادله عام و اصول کلامی معارض باشد، لذا در صورت چنین تعارضی می‌توان با تحلیلی درست این قواعد را منعطف و سازگار با کلام الهی قرارداد، و یا به تأویلی حتی المقدور مقبول بسنده کرد. بر اساس همین ضوابط ابن هشام برخی از آراء و نظریات غیرهمسو با این ضابطه را مردود می‌شمارد. از طرفی دیگر، مردود دانستن یک نظریه با توجه به معنی آیه که در همان مسئله محل تردید نیست نیز از مصادیق همین مسئله است.

۳-۵-۲. استفاده به جا از تقدیر

یک دانش‌پژوه در دانش نحو برای تأویل و توجیه برخی مشاگل آن (اعم از معنا یا ضوابط و قواعد نحوی) نیازمند تقدیر است. تدقیق در مواضع تقدیرگیری ابن هشام و چگونگی فرایندهایی که وی طی می‌کند دارای اهمیت، و در برخی موارد همچون مورد مذکور (بررسی اسلوب‌های قرآنی مشابه) راهگشا خواهد بود. تلاش برای حل یک معضل نحوی از راهی کم‌تکلف‌تر به وسیله یک تقدیر ساده، اهمیت تقدیرگیری به موقع را نمایان می‌سازد، لذا چنانکه برمی‌آید یکی از طرق برون‌رفت از چالش‌های نحوی، بهره‌جویی از تقدیرهای مناسب با ضوابط مختص به آن است. اساساً ضابطه‌مند کردن این پدیده، در دانشی چون نحو که رابطه مستقیم با فهم متون مهمی همچون آیات وحی دارد از اهمیت والایی برخوردار است؛ چراکه انعطاف‌پذیری زبان عربی و توجیه‌پذیری بالای این زبان می‌تواند فرصتی برای غرض‌ورزان قرار گرفته و معنی متن را با سوء استفاده از این پدیده و قواعد نحوی به نفع غرض خود تغیر دهند، لذا با تدقیق در کتاب مغنی می‌توان این پدیده را ضابطه‌مند کرده و مجالات صحیح استفاده از این مورد را تا حدودی کشف کرد.

آنچه در این برداشت‌های مذکور بیان گردید نشان‌دادن روش علمی ابن هشام انصاری بوده که با تقلید مناسب پژوهشگران نحوی از روش علمی او، پژوهشگران خود را به مرزهای نظردهی نسبت به نظریات مختلف نزدیک کرده، و با ترکیب و تدقیق بر این روش‌ها و تسلط نسبی داشتن بر آن‌ها قدرت مدیریت اقوال به پژوهشگر دانش ادبیات اعطا می‌نماید. همچنین طبق توضیحات بیان‌شده نظام نحوی موجود در مغنی اللیب یک سبک علمی خاصی است که به بیان مضعف‌ها



و مؤیدها می‌پردازد. بنابراین شناخت و به‌کارگیری مناسب آن‌ها در موقعیت مناسب خود، می‌تواند راهگشای اختلافات نحوی و مدیریت اقوال آشفته در این دانش گردد.

۴. نتیجه

دانش نحو که از مهمترین دانش‌های معارف‌پژوهی در متون عربی محسوب می‌گردد. کثرت اختلافات و نظریات گوناگون حول مسائل دانش ادبیات عرب، دانش‌پژوهان را نیازمند کسب مهارت در تعیین نظریه راجح یا مرجوح می‌نماید. نوشتار حاضر در همین راستا با به تصویرکشیدن نظام نحوی موجود در کتاب مغنی اللیب اثبات می‌کند که تعیین نظریه راجح یا مرجوح در میان نظریات موجود این دانش، بر اساس سبک علمی خاصی است که مبتنی بر مؤیدها و مضعف‌هاست. به این صورت که با توجه به مؤیدها و مضعف‌های پیرامون هر مسئله نحوی، نسبت به اختیار آن مسئله به‌عنوان نظریه صحیح و یا مردودشمردن آن، تصمیم‌گیری می‌شود؛ که این همان سبک علمی ابن‌هشام در سراسر کتاب مغنی اللیب است، لذا بنابر توضیح یادشده، در مقاله کنونی بخش‌هایی از کلام ابن‌هشام مورد تحلیل روش‌شناختانه قرار گرفته که در رسیدن به مطلوب نحوی می‌تواند کمک‌کار پژوهشگران نحوی بوده و مهارت مزبور را تا حدودی برای ایشان در این عرصه به ارمغان آورد.

فهرست منابع

کتاب

قرآن کریم

۱. ابن هشام، عبد الله بن يوسف (بی تا)، *مغنی اللیب* (چاپ چهارم)، قم: کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله.
۲. ابوحیان، محمد بن یوسف (۱۴۲۰ ق)، *البحر المحیط فی التفسیر* (چاپ اول)، بیروت: دار الفکر.
۳. سامی عوض (۱۹۸۷ م)، *ابن هشام النحوی بیته فکرة مولفاته منهجه و مکاتبه فی النحو* (چاپ اول)، دمشق: للدراسات و الترجمة و النشر.
۴. شعیب، عمران عبد السلام (۱۳۹۵ ق)، *منهج ابن هشام من خلال کتابه المغنی* (چاپ اول)، بی جا: الدار الجماهيرية للنشر و التوزیع و الاعلان.
۵. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۰ ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن* (چاپ دوم)، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۶. العتیق، عبد الله بن سلیمان (بی تا)، *الیاقوت فی اصول النحو* (بی جا)، بی جا: بی نا.
۷. غلامعلی، صفایی (۱۳۸۷)، *ترجمه و شرح مغنی الادیب* (چاپ هشتم)، قم: قدس.
۸. مطیر بن حسین المالکی (۱۴۲۲ ق)، *موقف علم اللغة الحديث من اصول النحو العربي* (بی جا)، بی جا: بی نا.

مقاله

۱. الحداد، هشام ابراهیم الحداد، (بی تا)، «اعتراضات ابن هشام علی العکبری فی المغنی حقائق و أوهام».
۲. طافش، رائد فرید (۲۰۱۲ م)، «منهجية الاستدلال عند النحاة درس النداء نموذجاً»، *المسارعة*، العدد ۱، ص ۵۱ الی ۷۲.